

نشریه علمی - پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، سال چهارم، شماره هشتم، بهار - تابستان ۹۳، صفحات ۴۹ - ۶۸

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۳/۲/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۷

تأثیر نوع ولایت وارث بر نحوه استحقاق و اعمال ارث خیار

حیدر باقری اصل^۱

چکیده

هرچند یکی از احکام عمومی خیارات قانون مدنی ایران، مسئله امکان انتقال آن به ورثه میت است، ولی در نحوه استحقاق ورثه برای ارث خیار و نیز کیفیت اعمال آن میان فقیهان بحث وجود دارد. از آنجایی که قانون مدنی ایران در ماده ۴۴۵ تنها بر انتقال پذیر بودن حق خیار میت تصریح کرده و در باب نحوه استحقاق و اعمال آن توسط وراث، سکوت کرده است، لذا جا دارد تا نحوه استحقاق ورثه از ارث خیار و کیفیت اعمال آن از ابهام خارج شده و حکم مسئله معلوم گردد. مقاله حاضر به همین مسئله پرداخته است و پاسخ مسئله را با استنباط از منابع متون فقهی تحصیل کرده و ارائه نموده است و راه حل هر دو مسئله را در نوع ولایت وراث در ارث خیار یافته است.

کلیدواژه‌ها: خیار، ارث خیار، نحوه استحقاق، کیفیت اعمال خیار.

۱- مقدمه

ماده ۴۴۵ قانون مدنی ایران تصریح نموده است: «هریک از خیارات، بعد از فوت، منتقل به وارث می‌شود». در نحوه اسحاق وراثت از ارث خیار و نیز کیفیت اعمال آن بحث وجود دارد (حسینی عاملی، *مفتاح‌الکرامه*، ج ۴، ص ۵۹۱؛ نراقی، *مستندالشیعه*، ج ۱۴، صص ۴۱۴-۴۱۵). دلیل این مطلب آن است که خیار همیشه متعلق به یک امری از امور است. این امر گاهی مرکب قابل تجزیه و گاهی بسیط غیرقابل تجزیه است. مراد از امر قابل تجزیه، قابل تقسیم بودن متعلق خیار است، به طوری که تقسیم نقصان فاحش قیمت به مقداری که عادتاً قابل مسامحه نیست بر آن وارد نمی‌سازد (قانون مدنی، ماده ۵۹۳). مثال امر قابل تقسیم، زمین، باغ و خانه است که تقسیم ضرری را بر آن متوجه نمی‌کند و مقصود از امر غیرقابل تجزیه، غیرقابل تقسیم بودن متعلق خیار است، به طوری که تقسیم نقصان فاحش قیمت به مقداری که عادتاً قابل مسامحه نیست بر آن وارد می‌سازد (همان). غالب اشیای غیرقابل تقسیم، حالت بسیط دارند و اگر کسی آنها را تقسیم کند یا ضرر اساسی به آن می‌رسد و یا چنین کاری در آن ممکن نیست. مثال امر بسیط غیرقابل تقسیم، خیاری است که به بیع حیوان تعلق دارد و اگر یکی از وراثت، آن را فسخ و دیگری آن را امضا نمایند چنین چیزی در عمل یا نتیجه نمی‌دهد و یا نتیجه ضررآمیز می‌دهد، یعنی تقسیم نقصان فاحش قیمت به مقداری که عادتاً قابل مسامحه نیست بر آن وارد می‌سازد. از این رو، مسئله نحوه استحقاق هرکدام از ورثه از خیار در مورد امر قابل تقسیم و غیرقابل تقسیم و نیز کیفیت اعمال آن یک سؤال مهم در محل بحث است که فقیهان در پاسخ آن، دچار اختلاف شده و اقوالی را در این مورد ارائه داده‌اند. بحث امر قابل تقسیم، مشکل چندانی را ندارد. تنها مشکل جدی آن، مواجه ساختن طرف مقابل عقد با تعدد صقعه است، ولی اگر متعلق خیار را یک شیء واحد غیرقابل تقسیم لحاظ کنیم، مسئله نحوه استحقاق خیار هرکدام از ورثه در مورد آن و نیز کیفیت اعمال آن، ما را با اشکال اساسی مواجه خواهد ساخت، لذا باید دید که فقیهان کدام راه حل و یا راه حل‌های ویژه را در این موارد ارائه داده‌اند و اگر راه حل‌های موجود و ارائه شده کارساز نیستند کدام راه حل را از منابع فقهی می‌توان تحصیل نمود و ارائه کرد (همان، ص ۱۱۷).

قانون مدنی ایران در ماده ۴۴۵ تنها بر انتقال‌پذیر بودن حق خیار میت تصریح کرده و نحوه استحقاق و اعمال وارث بر آن، سکوت اختیار کرده است، لذا موضع قانون مدنی ایران در این مسئله نامعلوم است و این در حالی است که قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی (۱۳۷۹) قضات دادگاه‌ها را مکلف به رسیدگی به دعاوی موافق قوانین کرده تا حکم مقتضی صادر یا فصل خصومت نمایند و در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلاً قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با موازین شرعی نباشد، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال و یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعا و صدور حکم امتناع ورزند (قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، ماده سوم) و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز پیش از ماده مذکور بر چنین مفادی تصریح نموده است (قانون اساسی، اصل ۱۶۷). برای بررسی این امر مبحث نخست به طرح و ارزیابی نظریه‌های موجود فقیهان و مبحث دوم به طرح و اثبات نظریه تحقیق پرداخته است. ابتدا در مبحث دوم اثبات نموده است که: «ولایت ورثه نسبت به ارث خیار، از نوع ولایت خود شخص بر مالش است، نه از نوع ولایت مورث بر مالش»، سپس تأثیر این نظریه را در نحوه استحقاق و اعمال ارث خیار مورد بحث قرار داده است.

۲- نظریه‌های نحوه استحقاق و اعمال ارث خیار

پیشتر بیان شد که قانون مدنی ایران در این مسئله سکوت اختیار کرده است، ولی فقیهان چهار نظریه را در نحوه استحقاق ورثه نسبت به ارث خیار ارائه داده‌اند: یکی نظریه هر وارث یک خیار مستقل، دیگری نظریه هر وارث در سهم خود یک خیار مستقل و سومی، نظریه مجموع ورثه یک خیار که هر کدام از آنها را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهیم و از آنجایی که نظریه اخیر دو نوع تحلیل دارد، لذا می‌توان گفت فقیهان در مسئله چهار نظریه ارائه داده‌اند.

۲-۱- نظریه استحقاق هر وارث یک خیار مستقل در سهم همه ورثه و نحوه اعمال آن

برخی از فقیهان در نحوه استحقاق ارث خیار معتقدند که هرکدام از وارثان، مانند خود مورث، خیار مستقلی را در متعلق خیار مستحق می‌شود، لذا هرکدام از وارث یک خیار مستقل را از ارث خیار استحقاق پیدا می‌کند. مؤلف *جوهر الکلام* این نظریه را به شرح زیر تحلیل و مستند نموده است:

«[ادله ارث، اعم از] حدیث نبوی مشهور و غیر آن در ثبوت حق برای هرکدام از وارث ظهور دارد. به این دلیل که تعدد صاحبان خیار، معقول است. برخلاف مالی که باید آن را بر مالکیت اشتراکی حکم نمود، زیرا ملاک مختلف شرعی برای مال واحد وجود ندارد» (نجفی، *جوهر الکلام*، ۱۹۸۱، ج ۲۳، ص ۷۶).

بنابراین، هر وارثی یک خیار مستقلی را در سهم همه ورثه به ارث می‌برد و به این ترتیب هرکدام از وارث یک خیار را در تمام متعلق خیار مستحق می‌شود. یکی از آثار این نحوه استحقاق آن است که بعضی وارث به تنهایی با اجازه وارث دیگر می‌تواند عقد را نسبت به همه ورثه امضا و یا فسخ نماید، ولی اگر وارث دیگر اجازه ندهند بعضی از آنان نمی‌تواند عقد را نسبت به همه وارث، فسخ یا امضا نماید.

مثال این نوع خیار در متعلق حد قذف است که با عفو یکی و موافقت دیگر وارث ساقط می‌گردد، ولی با عفو بعضی از وارث و مخالفت دیگران ساقط نمی‌شود، همچنین مثال دیگر آن، حق شفعه طبق قول مشهور است که با صرف نظر بعضی و موافقت دیگر وارث ساقط می‌شود، یا با اخذ به شفعه برخی و موافقت دیگر وارث اعمال می‌شود، ولی با صرف نظر برخی و مخالفت دیگر وارث ساقط نمی‌شود، یا با اخذ به شفعه بعضی و مخالفت دیگران اعمال نمی‌شود. شهید ثانی این قول را در *مسالك* (۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۱۴) و حسینی عاملی در *مفتاح الکرامه* (۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۹۱) برگزیده‌اند.

ظاهر قول علامه حلی در خیار مجلس تذکره نیز مطابق این قول است، زیرا او در تذکره نوشته است: «اگر بعضی از وارث، عقد را فسخ و بعضی دیگر اجازه کنند، اقوی این است که

آن از سوی همه وراثت فسخ می‌شود، مانند مورث که اگر در حیات خود، بعضی از عقد را فسخ و بعض دیگر آن را اجازه و امضا کند» (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۸). ظهور این بیان مناسب قول مذکور است، ولی شیخ انصاری ظهور این بیان علامه را به بیان زیر توجیه کرده‌اند:

«احتمال می‌رود که مراد ایشان از بیان مذکور این نباشد که هرکدام از آنها بتوانند مالک فسخ در کل باشند، همان طوری که این بیان، مقتضای قول مذکور است، بلکه او مالک فسخ بعض که به کل سرایت می‌کند، نظیر فسخ مورث در بعض مبیع است» (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۱۲۳).

در نقد و ارزیابی این قول باید گفت: شکی در فساد مستند این نظریه نیست، زیرا ظهور نبوی مشهور «هر حقی از میت باقی بماند برای ورثه اوست» و غیر آن از ادله را در ثبوت ماترک برای هرکدام از ورثه منع می‌کنیم، چون مراد از «ورثه» در حدیث نبوی و غیر آن از ادله‌ای که لفظ «الوارث» را آورده است، جنس وارث است که در ضمن ورثه واحد و کثیر تحقق دارد، آنگاه این گفتار وجیه خواهد بود که بدانیم با هرکدام از اقوال فقیهان نیز سازگاری دارد؛ اما ادله‌ای که در آنها لفظ «الورثه» به صیغه جمع آمده است (حراملی ۱۳۸۷، ج ۱۳، ص ۳۳۲، حدیث ۲ و ۱۹ و ج ۱۳، ص ۲۴۷، حدیث ۱ و ۲) باید گفت: مراد از الف و لام واژه «الورثه» یا جنس است که یا بر جنس ورثه دلالت دارد و یا بر استغراق (جمع مجموعی) دلالت دارد و یا الف و لام معرفه است که بر شخص ورثه دلالت دارد. در پاسخ این سؤال که کدام یک از این سه معنی الف و لام واژه «الورثه» بهتر و مناسب مقررات ادبی است؟ باید گفت: معنای دوم با ظهور روایات مذکور سازگارتر است. به این استدلال که: اولاً، سایر موارد مفرد اضافه‌شده بر الف و لام نیز بر این معناست، مشروط بر اینکه قرینه عقلی و لفظی بر عدم اراده ثبوت خیار برای هرکدام به‌طور مستقل از واژه «الورثه» در بین نباشد، ثانیاً، معنای نخست، یعنی جنس ورثه درست نیست، زیرا مفروض این است که آنچه از میت باقی بماند حق وارث است و بطلان تجزیه و تقسیم حق مذکور میان ورثه واضح است، لذا ادعای ظهور ادله ارث در جنس ورثه باطل است، ثالثاً، معنای استغراق هم درست نیست، زیرا مفاد ادله‌ای که این واژه در آنها استعمال شده است نسبت

به مال متروک و حق متروک یکسان است و تعدد مال اشتراکی و یا حق اشتراکی از آنها استفاده نمی‌شود، مگر اینکه کلام در دو معنای متفاوت استعمال گردد که آن نیز فرضی باطل است، رابعاً مقتضای حدیث نبوی مشهور: «مَا تَرَكَ الْمَيِّتُ مِنْ حَقِّ فَهْوٍ لِرِثَتِهِ: هر حقی که از میت می‌ماند برای ورثه اوست (ابن ماجه، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۱۴؛ احمد بن حنبل، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۵۳) آن است که ورثه مانند وکلای مستقل باشند، بدین معنی که نظر سابق یکی از آنها، اعم از اجازه یا فسخ، اثربخش باشد و لاحق، اثر نکند. بنابراین، تقدیم فسخ بر اجازه که فقیهان ذکر می‌کنند وجهی ندارد (انصاری، مکاسب، ج ۶، صص ۱۱۹-۱۲۰)، آنگاه استدلال به این حدیث موجه خواهد بود که بدانیم هرچند این حدیث در منابع امامیه ذکر نشده است، ولی فقیهان امامیه به مفاد آن عمل کرده و به آن استناد نموده‌اند؛ برای مثال نراقی (۱۳۶۹، ج ۱۴، ص ۴۱۳) و طباطبایی (۱۴۰۴، ج ۸، ص ۲۰۳) از این گونه فقیهان‌اند.

این بیان طبق اصل اولی در هر حقی که به ارث می‌ماند، جاری است، مگر اینکه دلیل خارجی برخلاف این اصل طبیعی باشد و آن حق را به شخص خاص اختصاص دهد. بنابراین، مفاد دلیل باید لحاظ گردد و رعایت شود، برای مثال دلیل خارجی حدّ قذف و قصاص را به همه وراث و اولیای دم اختصاص داده است و آن با عفو یکی از آنها ساقط نمی‌شود (حر عاملی، ۱۳۸۷، ج ۱۸، ص ۴۵۶).

ممکن است کسی با این قاعده مخالفت کند. به این استدلال که گفتار مذکور با قول مشهور در حق شفعه ناسازگار است، زیرا عقیده مشهور در حق شفعه این است که اگر یکی از وارثان، از حق شفعه خود صرف‌نظر نماید، حق شفعه دیگران ساقط نمی‌شود و آنها می‌توانند در همه مبیع، اخذ به شفعه نمایند (عاملی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۳۷۸)، آنگاه این اشکال تقویت خواهد یافت که: اولاً، قبول کنیم ظاهر قول مشهور نشان می‌دهد که این حکم آنها به خاطر، دلیل خارجی نیست و ثانیاً، فرق بین قول مشهور و بحث ما، مشکل است! لیکن جواب او این است که بین این دو بحث فرق قایل شویم. به این استدلال که در آنجا برخلاف بحث حاضر ضرر پیش می‌آید. توضیح اینکه اگر خیار حق شفعه با اعراض یکی از وراث از دیگران ساقط گردد، آنها با شرکت شخص جدید، ضرر می‌بینند، ولی چنین ضرری در بحث ما نیست. شاید سرّ عدم سقوط حدّ قذف و قصاص با عفو بعض وراث نیز همین

مسئله باشد، زیرا حکمت حد قذف و قصاص تشفی صدور است، لذا اسقاط آن دو با عفو یکی از شریکان و صاحبان دمّ بر غیر عفوکننده ضرر است و چنین ضرری در بحث ما وجود ندارد (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۱۲۱).

۲-۲- نظریه استحقاق هر وارث یک خیار مستقل در سهم خود و نحوه اعمال آن

عده‌ای از فقیهان مسئله نحوه استحقاق خیار هرکدام از ورثه را این‌گونه تبیین نموده‌اند که هرکدام از ورثه به‌طور مستقل در سهم خود، استحقاق خیار دارد، برخلاف نظریه قبلی که در همه سهم‌های وراثت روی هم خیار داشتند. بنابراین، او تنها می‌تواند سهم خود، نه سایر حصص را از ارث متعلق خیار، فسخ و یا امضا نماید. اگر آنها در فسخ و امضا، اتفاق نکردند، فقط طرف مقابل به علت تبعض صفقه، خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند (همان، ص ۱۱۷).

دلیل و نیز تحلیل حقوقی این قول آن است که خیار قابل تقسیم نیست، لذا ادله ارث، اشتراک ورثه در ماترک مورث را اقتضا می‌کند و از این جهت آنها مانند چند مشتری هستند که با صفقه واحد، معامله می‌کنند و اگر بعضی عقد را امضا و برخی دیگر، فسخ کند طرف مقابل به علت تبعض صفقه، خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند.

در نقد و ارزیابی این نظریه می‌توان بیان نمود که هرچند این قول فقیهان با ظاهر ادله ارث منافات ندارد، زیرا ظاهر آنها بر ثبوت مجموع ماترک برای مجموع وارث دلالت می‌کند، ولی تجزیه خیار بر حسب متعلق آن نیز دلیلی ندارد، زیرا این بیان نسبت به ادله نظیر حدیث نبوی که بر تقسیم، متعرض نشده‌اند واضح است؛ اما ادله‌ای که -مانند تقسیم ارث ورثه- بر تقسیم متعرض شده‌اند، واضح نیست، زیرا نهایت چیزی که در اینجا از آنها استفاده می‌شود، آن است که انقسام در خود ماترک نیست، بلکه انقسام بعد از اعمال و اسقاط حق خیار اثبات می‌شود. بنابراین، ثمن و یا عینی که از اعمال و اسقاط خیار مذکور به دست می‌آید بین ورثه تقسیم می‌شود؛ اما ثبوت خیار برای آنها در سهم هرکدام به‌طور مستقل از ادله استفاده نمی‌گردد. نتیجه این بیان آن است که متیقن از مفاد ادله همان ثبوت خیار واحد شخصی برای مجموع است، لذا اگر مجموع آنها بر فسخ اتفاق کنند، عقد نسبت به مجموع، منفسخ می‌گردد، در غیر این صورت دلیلی بر انفساخ آن دلالت نمی‌کند (همان،

ص ۱۲۰).

۲-۳- نظریه استحقاق مجموع ورثه برای مجموع خیار و نحوه اعمال آن

گروهی از فقیهان مسئله نحوه استحقاق خیار هر کدام از ورثه را طور دیگری تحلیل کرده و به استحقاق مجموع ورثه روی هم یک خیار قایل شده‌اند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۹۱؛ نراقی، ۱۳۶۹، ج ۱۴، صص ۴۱۴-۴۱۵).

یک خیار برای مجموع ورثه، دو نوع تحلیل دارد. تحلیل اول چنین است که: یک خیار برای مجموع ورثه به معنای تحقق طبیعت مجموع در ضمن فردی از آن مجموع باشد. طبق این تحلیل، هر کدام از وراث می‌توانند عقد را به‌طور مستقل، فسخ و یا امضا نمایند و لو اینکه دیگران اجازه ندهند، زیرا در این معنی، طبیعت مجموع در واحد تحقق می‌یابد و بعد از فسخ یکی، دیگری نمی‌تواند عقد را اجازه و یا امضا نماید، چنان که اگر یکی از آنها، عقد را امضا و یا اجازه کند، دیگران نمی‌توانند عقد را بعد از آن فسخ کنند، زیرا اگر خیار یکی به ماهیت وارث قیام کند امضای یکی مانند فسخ او نافذ خواهد بود، اعم از اینکه امضاکننده یک نفر و یا متعدد باشد. به این ترتیب، برای اقدام متأخر از اقدام اولی اعتباری نخواهد بود. به این دلیل که شخص اول با اقدام خود، حق خود و دیگران را یکجا استیفا کرده است.

در نقد و ارزیابی این تحلیل باید گفت: اشکال این تحلیل آن است که: اولاً، این قول دلیل ندارد. بنابراین، فسخ یکی از وراث بدون اجازه دیگران جایز نیست و اگر کسی دست به این کار بزند، تأثیری در حق خیار دیگران نخواهد داشت؛ ثانیاً، قول فوق، مخالف ادله ارث است، زیرا معلوم شد که مفاد ادله ارث نسبت به مال و حق واحد است و معلوم است که صاحب خیار بر جنس خیار که در ضمن مجموع، تحقق می‌یابد، مالک نیست، بلکه او بر مجموع حق خیار به‌صورت اشتراکی مالک است.

تحلیل دوم چنین است که: یک خیار برای مجموع ورثه به معنای تحقق طبیعت مجموع در ضمن مجموع ورثه باشد. در این صورت ورثه، خیار مشترکی را در جمیع مال متعلق خیار دارند، بدون اینکه یکی از وراث بتواند خیار دیگران را با اعمال خیار خود از بین ببرد و یا خیار خود را بدون اعمال خیار دیگران بتواند اعمال نماید، بلکه خیار آنها مجموع و روی هم

یکجا اعمال خواهد شد، زیرا مقتضای ادله ارث در حقوق غیرقابل تجزیه و اموال قابل تقسیم یکسان است و آن، ثبوت مجموع ماترک برای مجموع ورثه است. تنها فرق آن دو در این است که از آنجایی که تقسیم در اموال یک امر ممکن است، لذا مرجع اشتراک مجموع در مجموع مال قابل تقسیم به اختصاص هرکدام از آنها نسبت به سهم مشاع است. برخلاف حقوق که چنین امری در آنها ممکن نیست، لذا در همان حالت اشتراک مجموع ورثه در مجموع حق باقی می ماند و کسی از میان آنها نمی تواند عقد را با استناد به خیار خود، به طور مستقل، فسخ یا امضا نماید. این کار او نه در کل ممکن است و نه در سهم خود او ممکن.

در نقد و ارزیابی این تحلیل باید گفت: به نظر می رسد این تحلیل ارث خیار نسبت به تحلیل پیشین و نیز دو قول قبلی قابل قبول تر باشد. پذیرش عده ای از فقیهان نیز این تحلیل را موجه ساخته است، برای مثال علامه حلی در قواعد (ج ۲، ص ۶۸)، فخرالمحققین در ایضاح (ج ۱، ص ۴۸۷)، شهید اول در دروس (ج ۳، ص ۲۸۵) و شهید ثانی در مسالک (ج ۳، ص ۲۸۷) از جمله فقیهانی هستند که این وجه تحلیل را برگزیده اند، چنان که حسینی عاملی (مفتاح/الکرامه، ج ۴، ص ۵۹۱) و نراقی (مستند/الشیعه، ج ۱۴، صص ۴۱۴-۴۱۵) این قول را از دیگر فقیهان نیز نقل کرده اند، همچنین شیخ انصاری این قول را در مکاسب نسبت به سایر اقوال برگزیده و مقتضای ادله ارث را ثبوت خیار برای ورثه بر این وجه دانسته و حاصل آن را چنین تقریر کرده اند:

«زمانی که یکی از وراث، عقد را فسخ کند و دیگری آن عقد را اجازه و امضا نماید، فسخ لغو می شود و گاهی توهّم می شود که لازمه این قول از بین رفتن حق شخص دیگری است، زیرا حق او اعمال نمی شود، ولی آن، چنین دفع می شود که اگر حق خیار مشترک باشد، اعمال آن بدون اجازه همه جایز نخواهد بود، چنان که اگر خیار را برای شخص اجنبی قرار دهند، اعمال آن بر اساس توافق خواهد بود» (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۱۲۵).

علامه حلی در قواعد با پذیرش وجه دوم نظریه فوق می نویسد:

«آیا ورثه می توانند خیار را تفریق کنند [عده ای فسخ و عده ای امضای عقد را انتخاب نمایند]؟ در پاسخ این سؤال چندین قول است و بهترین اقوال، منع تفریق مذکور است،

هرچند تفریق را در تعدد مشتری جایز بدانیم» (علامه حلی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۶۹).

فخرالمحققین ضمن توجیه منع علامه حلی اظهار نموده است:

«برای مورث بیش از یک خیار نیست. به علاوه احتمال تفریق وجه [فقهی] ندارد» (فخرالمحققین، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۴۸۷).

اگر برای مورث بیش از یک خیار نباشد، برای جمیع وراث نیز یک خیار بیشتر نخواهد بود، زیرا مورث و وراث تنها یک فسخ را مالک هستند و آنچه برای وراث، منتقل شده است همان حق فسخ مورث است. بنابراین، اگر وراث متعدد باشند، نمی‌توانند خیار را تفریق کنند و عده‌ای بعضی خیار را فسخ و عده دیگر آن را اجازه نمایند، بلکه باید آنها همه یا عقد را فسخ و یا عقد را امضا کنند. این است که محقق ثانی در جامع‌المقاصد که شرح قواعد است در دلیل علامه حلی می‌نویسد:

«زیرا تفریق موجب تبعیض صفقه نسبت به بایع است و نیز به این دلیل [تفریق، صحیح نیست] که مورث آنان فسخ را در جمیع مال، مالک شده و این حق به وراث منتقل گردیده است [یعنی فسخ با این وصف به آنها منتقل شده است]...؛ اما اینکه فرمود: هرچند تفریق را در تعدد مشتری اجازه بدهیم، گفتار مذکور به این معناست که ورثه نمی‌توانند تفریق کنند، هرچند تفریق را با تعدد مشتری و صفقه مجاز بدانیم، زیرا تجویز آنجا به این دلیل است که عقد به منزله متعدد است و صفقه در عقد به تعدد مشتری متعدد می‌شود» (محقق ثانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۰۷).

شهید ثانی در مسالک بعد از منع تفرق مشتریان در خیار واحد نوشته است:

«همه این مطالب در مورد تعدد مشتری بود؛ اما اگر مستحقان مبیع، با وحدت مشتری از اول، متعدد باشند، چنان که اگر وارث مشتری واحد، متعدد گردد، برای آنها تفریق، به دلیل وحدت صفقه، صحیح نخواهد بود، زیرا صفقه در اصل یکی است و تعدد، عارض [بر عقد] می‌باشد. [بنابراین] تفریق یک احتمال است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۸۷).

قول نراقی نیز مطابق این قول است، زیرا او در این مورد می‌نویسد:

«از ادله انتقال خیار به وارث بیش از همان حالت حق برای مورث اثبات نمی‌شود. بنابراین، حق در همان حالتی که برای مورث ثابت است برای مجموع ورثه منتقل می‌شود و از آنجایی که خود خیار نسبت به مورث، حصه‌بردار نیست، لذا تخصیص آن برای هرکدام از ورثه به نسبت حق ارثش، دلیلی ندارد تا هر وارثی خیار را نسبت به سهم ارث خود فسخ کند» (نراقی، ۱۳۶۹، ج ۱۴، ص ۴۱۴).

همچنین شهید در دروس در باب خیار عیب فرموده است:

«اگر برای یکی از مشتری‌ها، رد را اجازه دهیم، ولی این را برای یکی از وراث اجازه نمی‌دهیم، زیرا تعدد در مورد وراث، عارض بر عقد است، اعم از اینکه خیار موروثی خیار عیب باشد و یا غیر آن» (عاملی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۲۸۵).

بنابراین، اگر مطابق نظریه اخیر سؤال شود که برخی از وراث عقد را فسخ و بعضی دیگر آن را امضا و اجازه کنند، حکم مسئله چگونه خواهد بود؟ فقیهان در پاسخ این سؤال یا نحوه فسخ و امضای عقد هرکدام از ورثه اختلاف دارند. دیدگاه این فقیهان در قالب دو نظریه زیر قابل طرح و ارزیابی است.

۲-۳-۱- نظریه تقدیم فاسخ بر مجیز و نقد آن

نظریه نخست بر این عقیده است که اگر بعض وراث عقد را فسخ و بعض دیگر آن را اجازه کند، اقوی انفساخ عقد نسبت به همه است. مانند موردی که خود مورث در زمان حیاتش بعض را فسخ و بعض را اجازه دهد، که فسخ او بر اجازه‌اش، مقدم می‌شود.

شهید ثانی در *مسالك و اردبیلی در مجمع‌الفائده* این قول را از عده‌ای از فقیهان نقل کرده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۸۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۹، ص ۷۱). علامه حلی در تذکره به تقدیم فسخ بر اجازه تصریح کرده و این قول را برگزیده است (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۱۸). شهید ثانی در این مورد نوشته است:

«اگر ورثه میت، متعدد باشند و در فسخ و اجازه، اختلاف نمایند، فسخ [بر اجازه] مقدم است» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۱۴).

محقق ثانی در مورد فسخ یکی از وراث و اجازه دیگری نوشته است:

«مجیز نمی‌تواند حق دیگری را ابطال کند و او تنها می‌تواند حق خود را ابطال نماید و با ابطال وی، حق دیگران سر جای خود باقی می‌ماند، ولی فاسخ می‌تواند حق همه را فسخ نماید. با این وصف، مشکل لزوم ابطال حق مجیز نسبت به عین پیش می‌آید، مگر اینکه بگوییم هرگاه فسخ و اجازه، جمع گردند، فسخ بر اجازه، مقدم می‌شود» (محقق ثانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۰۷).

همچنین سبزواری و طباطبایی نوشته‌اند:

«اگر عده‌ای فسخ و عده دیگری، اجازه کنند، با فسخ عده‌ای، جمیع عقد و یا عقد نسبت به سهم طرف منفسخ می‌شود و در صورت منفسخ شدن عقد نسبت به سهم عده‌ای، طرف دیگر عقد، خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند» (سبزواری، ۱۴۱۳، ص ۹۳؛ طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۵۲۷).

در نقد و ارزیابی این نظریه باید گفت: این گفتار جای تأمل است، زیرا اولاً، بر فرض تقدم فاسخ بر مجیز، در اینکه آیا انفساخ در سهم جمیع رخ می‌دهد یا در سهم او، آنگاه طرف دیگر به دلیل تبعض صفقه خیار پیدا می‌کند؟ دو وجه است (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۸، ص ۲۰۳) و ثانیاً، اگر تفرق وارث و طرف دیگر عقد را معتبر دانستیم و یکی از وراث مجلس عقد را مفارقت کرد، مؤثر نخواهد بود، زیرا بر مفارقت او، افتراق بین متبایعین صدق نمی‌کند. به این جهت که جمیع وراث، جانشین مورث هستند (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، صص ۲۱۴-۲۱۵). این است که محقق ثانی در این زمینه بیان می‌دارد: «اگر این قاعده در جای خود، تمام باشد، تقدیم حکم فسخ بر اجازه در اینجا نیز درست می‌شود، ولی این قاعده اشکال دارد و قابل اثبات نیست، ولی در عین حال محتمل است» (محقق ثانی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۳۰۷).

۲-۳-۱- نظریه تقدیم مجیز بر فاسخ و نقد آن

برخی از فقیهان قول حق را در تعارض فاسخ و مجیز آن دانسته‌اند که اجازه‌کننده را بر فاسخ

تقدیم نمایند. بر اساس این نظریه اگر یکی از وراث متعدد، عقد را اجازه و امضا نماید و دیگری آن را فسخ نماید، عقد نسبت به جمیع وراث، لزوم پیدا می‌کند.

بنابراین، اگر یکی از آنها، عقد را امضا نماید، خیار سایرین بی‌اثر می‌شود، بلکه آنها دیگر خیار ندارند، زیرا خیار تنها برای جمیع وراث یکجا، اثبات شده است و کل مذکور با انتفای جزء آن منتفی می‌شود. نراقی یکی از پیروان این نظریه است و در این مورد نوشته است:

«اگر کسی اشکال کند که گفتار مذکور، موجب ابطال حق کسی است که می‌خواهد عقد را فسخ نماید! لیکن این گفتار [اولاً] مردود است، زیرا خیار حق برای بعض وراث نیست، بلکه حقی است که یکجا برای همه وراث ثابت می‌شود. بنابراین، مانعی برای ابطال حق جمیع از سوی یکی نیست تا سایرین نتوانند حق خودشان را استیفا نمایند و [ثانیاً] اشکال مذکور با تقدیم فسخ بر اجازه نیز وارد است. به این استدلال که تقدیم فسخ نیز موجب ابطال حق مجیز است» (نراقی، ۱۳۶۹، ج ۱۴، صص ۴۱۴-۴۱۵).

در نقد و ارزیابی این نظریه می‌توان پذیرفت که نظریه تقدیم مجیز بر فاسخ با تحلیل دوم نظریه نحوه استحقاق مجموع ورثه بر مجموع خیار سازگاری دارد، ولی با سایر نظریه‌ها ناسازگار است. از این رو، تنها طبق مبنای مذکور قابل قبول است.

۳- راه حل تحقیق در نحوه استحقاق و اعمال ارث خیار

به نظر می‌رسد هم در مسئله نحوه استحقاق و هم در مسئله نحوه اعمال ارث خیار ابتدا باید بحث شود که نوع ولایت وارث در ارث خیار چیست؟ سپس تأثیر پاسخ این سؤال در نحوه استحقاق و اعمال ارث خیار مورد بررسی قرار گیرد. توضیح اینکه اگر ما ارث خیار را برای وارث از باب ولایت وکالت کامل و تام‌التصرف و یا ولایت ولی بدانیم، در این صورت حکم در هر دو مسئله آن است که او حق دیگری را مستحق شده و استیفا می‌کند، اینجا نحوه استحقاق و اعمال ارث خیار بر اساس میزان سلطنت شخص اصلی خواهد بود، برای مثال اگر مورث یک حق بسیط مطلق را دارد، شخص نائب او از باب ولایت و وکالت نمی‌تواند بیش از اندازه حق او در آن استحقاق و اعمال داشته باشد. مانند اینکه حق امضای عقد و

فسخ آن را به تعداد سهام متعدد و نفرات وراثت تقسیم نماید و هر کدام به صورت مستقل بتواند در خیار مستحق باشد و تصرف به فسخ یا امضا کند؛ اما اگر ما ولایت ورثه را نسبت به ارث خیار، از باب ولایت خود شخص بر مال خود بدانیم، در این صورت حکم مسئله با حکم صورت اول، متفاوت خواهد بود، زیرا نحوه استحقاق او چنین است که او یک خیار مستقل را صاحب شده است. بنابراین، او می‌تواند در ارث خیار مذکور، به طور مستقل تصرف نماید و آن را به عنوان مال خود و بدون اجازه دیگری امضا و یا فسخ کند و اگر دست به فسخ بزند، فسخ او به اندازه مال او مؤثر خواهد بود و نیز حکم امضا چنین است. بنابراین، سؤال این است که مطابق ادله موجود فقهی ولایت وارث نسبت به ارث خیار از کدام نوع ولایت است؟

به نظر می‌رسد ولایت وارث مانند ولایت ولی و وکیل در استیفای حق غیر نیست، بلکه مانند ولایت خود او در استحقاق و استیفای حق متعلق به خودش است، لذا وارث مانند خود میت در استحقاق و استیفای حق مذکور است، نه نایب از او. یک دلیل و یک گواه یا مؤید را می‌توان برای اثبات مطلب به این بیان ارائه داد که دلیل ادعای مذکور، سیره جاری است که ورثه بایع بیع شرط، ثمن را در رد بیع از اموال خودشان می‌دهند و مبیع را برای خود استرداد می‌کنند، بدون اینکه التزام به ادای دین میت را در نظر داشته باشند و مال را از مال میت اخراج نمایند.

برخی از اقوال فقیهان نیز بر سیره مذکور دلالت دارد، برای مثال شیخ انصاری بر سیره جاری مذکور تأکید نموده، هر چند مسئله را جای تحقیق دانسته است (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۶، صص ۱۲۶-۱۲۷)، همچنین بعضی از اقوال فقیهان نیز با معنای دوم ولایت وارث سازگارترند و حداقل ادعای مذکور را به نوعی گواهی می‌کنند، برای مثال قول طباطبایی و نراقی و شهید ثانی چنین هستند، زیرا آنان آورده‌اند: «اگر خیار شرط ارث بماند، وارث در بقیه مدت تعیین شده خیار خواهد داشت، لذا اگر او غائب یا حاضر باشد، ولی خبر تا انقضای مدت خیار به او نرسیده باشد، خیار او ساقط می‌شود (طباطبایی، ۱۴۰۴، ج ۸، ص ۲۰۳) و «اگر خیار غبن به ارث بماند، شرط آن، فوریت است، زیرا تراخی خارج از مورد اجماع [فقیهان] است» (نراقی، ۱۳۶۹، ج ۱۴، ص ۴۱۴) و «اگر خیار مجلس [به ارث باقی بماند] و

وارث حاضر در مجلس بیع باشد، در اعمال خیار به جای مورث می‌نشیند» (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۱۴).

بنابراین، اگر ما ارث خیار ورثه را از باب ولایت خود وراثت بر خیار تلقی کنیم، در این صورت زمانی که همه ورثه توافق کنند تا عقد را امضا کنند، در ثمن حاصل از عقد، شریک می‌شوند و آن را طبق سهام خودشان تقسیم می‌کنند، ولی اگر فروش مورث را به اتفاق فسخ نمایند، عین ثمن موجود را از اموال ماترک جدا کرده و به طرف عقد تسلیم می‌کنند؛ اما اگر عین ثمن موجود نباشد، بدل را از مال خود وارث و یا مال ماترک مورث می‌پردازند، زیرا طبق نظر مذکور بین این دو مال، فرقی نیست، چون هر دو مال، هم اکنون مال وارث است و حتی طبق این نظر، اگر میّت مالی نداشته باشد و ورثه عقد مذکور را فسخ نمایند، باید ثمن یا بدل آن را از جیب خودشان بدهند، زیرا ورثه جانشین میت در فسخ است و باید ثمن یا بدل آن را به صاحب آن رد نماید و مبیع را از طرف مقابل پس گرفته و بر آن تملک کند. بنابراین، از آنجایی که مبیع از بابت قائم مقام بودن ورثه برای میت بر ورثه رد می‌شود، لذا ذمه آنها از بابت اینکه مانند خود میت هستند به پرداخت ثمن برای طرف مقابل عقد، مشغول می‌شود. بر اساس این نظریه می‌توان معنای ارث خیار شفعه را از باب استحقاق ورثه در تملک سهم مقابل ثمن آن از مال خود، نه از مال میت تلقی کرد که ورثه به مشتری با فسخ عقد می‌دهد، لیکن اگر ما ارث خیار ورثه را از باب ولایت وکیل و ولیّ محسوب کنیم، در این صورت اگر ورثه بر فسخ عقد توافق نمایند، باید عین ثمن موجود را از مال خود میّت بدهند و اگر عین ثمن در میان اموال میت، موجود نباشد، باید بدل آن را از اموال موجود میت بپردازند و اگر میّت مالی نداشته باشد، بدل ثمن طرف مقابل جزو دیون کلی میت، نه دین جزئی قرار می‌گیرد و باید آن دین را نیز مانند سایر دیون میت، قبل از تقسیم مال، پرداخت کنند، سپس ارث میت را میان وراثت تقسیم نمایند، در این صورت اگر ماترک میت، کفاف دیون او را نداد طرف مقابل عقد مذکور نیز نسبت به سهم خود از دریافت طلب، محروم می‌شود. دلیل این مطلب آن است که طبق نظریه مذکور ورثه به منزله شخص اجنبی، وکیل و ولیّ میت هستند که به خیار مذکور اقدام کرده‌اند و عقد را بر اساس این خیار، امضا و فسخ می‌کنند و در صورت فسخ، مبیع وارد ملک میت می‌شود و

طلب طرف مقابل عقد جزو دیون کلی می‌گردد و ورثه بیش از این مسؤلیتی مقابل میّت و طلبکاران او ندارند و وراث مشغول‌الذمه به پرداخت دین میّت نمی‌شوند، زیرا طبق این نظر، مال ورثه، عوض مبیع نیست؛ بلی ورثه مانند دیگر اشخاص و یا غرمای میّت می‌توانند دین او را بپردازند و از این جهت میان آنان و غرمای میت فرقی نخواهد بود، زیرا ورثه نیز با پرداخت دین مذکور، جزو غرمای میت محسوب خواهند شد.

تمام مباحث مذکور در توافق ورثه نسبت به امضای عقد و فسخ آن بود؛ اما اگر ورثه چنین توافقی نداشته باشند و یکی از آنها، فسخ کند و دیگری، آن را امضا نماید و این حق را در استحقاق ورثه برای ارث خیار قایل شدیم، دو نظریه فوق تعیین‌کننده حکم مسئله خواهند بود (انصاری، ۱۴۲۰، ج ۶، صص ۱۲۵-۱۲۶).

قانون مدنی نیز راه حل مورد ارائه تحقیق حاضر را تأیید می‌کند، زیرا می‌توان ماده ۴۶۲ قانون مدنی ایران را در عمل قانونی، فصل‌الختم اعلام کرد و مفاد آن را با استناد به روح این ماده بر خیار مجلس هم ناظر دانست. متن ماده مذکور به این شرح است:

«اگر مبیع به شرط، به واسطه فوت مشتری به ورثه او منتقل شود، حق فسخ بیع مقابل ورثه به همان ترتیبی که بوده است، باقی خواهد بود».

مفاد این ماده بر اساس قول فقیهان به نگارش درآمده است. برای مثال، نراقی در این مورد نوشته است:

«مورث و وراث تنها یک فسخ را مالک هستند و آنچه برای وراث، منتقل شده است، همان حق فسخ مورث است، لذا اگر وراث متعدد باشند، نمی‌توانند خیار را تفریق کنند و عده‌ای بعض خیار را فسخ و عده دیگر، بعض دیگر آن را اجازه نمایند، بلکه آنها باید یا همه، فسخ و یا همه، امضا کنند» (نراقی، ۱۳۶۹، ج ۱۴، ص ۴۱۴).

طبق این تحلیل حقوقی، اگر برخی از وراث بخواهند عقد را با خیار مذکور فسخ کنند و برخی از دیگر بخواهند آن را امضا نمایند، مسئله اختلاف وراث متعدد با مشکل مواجه خواهد شد. هرچند فقیهان این مشکل فقهی را با ارائه دو نظریه تقدیم فاسخ بر مجیز و تقدیم مجیز بر فاسخ خواسته‌اند حل نمایند، ولی به نظر می‌رسد راه حل صحیح آن است که چون

وارث در ولایت بیش از مورث نمی‌تواند حق داشته باشد. به این استدلال که مورث و وارث تنها یک فسخ را مالک هستند و آنچه برای وارث منتقل شده است همان حق فسخ مورث است، لذا اگر وارث متعدد باشند، نمی‌توانند خیار را تفریق کنند و عده‌ای بعض خیار را فسخ و عده دیگر، بعض دیگر آن را اجازه نمایند، بلکه باید همه آنها یا عقد را فسخ و یا عقد را امضا کنند.

مواد ۸۲۳ و ۸۲۴ قانون مدنی گواه دیگر انطباق نظریه تحقیق با قانون مدنی ایران هستند، زیرا ماده ۸۲۳ مقرر می‌دارد: «حق شفعه بعد از موت شفیع به وارث یا وارث او منتقل می‌شود» و نیز در ماده ۸۲۴ خود تصریح می‌نماید: «هرگاه یک یا چند نفر از وارث، حق خود را اسقاط کند باقی وارث نمی‌توانند آن را فقط نسبت به سهم خود اجرا نمایند و باید یا از آن صرف نظر کنند یا نسبت به تمام مبیع اجرا نمایند». مبنای این ماده آن است که حق شفعه بسیط، یعنی غیرقابل تبعض است. به این دلیل است که ماده ۸۱۵ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «حق شفعه را نمی‌توان فقط نسبت به یک قسمت از مبیع اجرا نمود. صاحب حق مذکور یا باید از آن صرف نظر کند یا نسبت به تمام مبیع اجرا نماید».

۴- نتیجه گیری

علی‌رغم اینکه قانون مدنی در مسئله نحوه استحقاق ورثه نسبت به ارث خیار و نیز کیفیت اعمال آن سکوت اختیار کرده است، فقیهان نظریه‌های مختلفی را در مسئله نحوه استحقاق اعمال ارث خیار بیان داشته‌اند. هرکدام از این نظریه‌ها آثاری را نیز در پی خود داشته و به‌عنوان نظریه‌های نحوه اعمال ارث خیار قابل طرح‌اند، زیرا مشاهده شد که اختلاف فقیهان در مسئله نحوه اعمال فسخ و امضای عقد بر اساس ارث خیار به اختلاف آنها در مسئله نحوه استحقاق ارث خیار بازگشت می‌کند.

تحقیق حاضر نظریه‌های فقیهان را در هر دو مسئله «استحقاق ارث خیار» و «کیفیت اعمال آن» طرح و ارزیابی نمود و راه حل معقول هر دو مسئله را به نوع ولایت وارث در ارث خیار متمرکز کرد و اثبات نمود: اولاً، از آنجایی که نظریه حق در نوع ولایت وارث در ارث خیار آن است که نوع این ولایت را تابع ولایت مورث تلقی نکنیم، بلکه ولایت وارث را

بر ارث خیار مستقل تلقی نماییم، لذا باید استحقاق و اعمال وارث در ارث خیار را ولایت مستقل از میت بشماریم و ثانیاً، چون وارث در ولایت بیش از مورث نمی‌تواند حق داشته باشد، به این استدلال که مورث و وارث تنها یک فسخ را مالک هستند و آنچه برای وارث، منتقل شده است همان حق فسخ مورث است، هرچند این مالکیت از دو نوع ولایت محسوب می‌شوند: یکی ولایت مورث بر مال خود اصالتاً و دیگری ولایت وارث بر ارث فرعاً، لذا اگر وارث متعدد باشند، نمی‌توانند خیار را تفریق کنند و عده‌ای بعضی خیار را فسخ و عده دیگر، بعضی دیگر آن را اجازه نمایند، بلکه باید آنها همه یا عقد را فسخ و یا عقد را امضا کنند و در صورت استنکاف آنان بر اتفاق مذکور، دادگاه آنان را بر این اتفاق وادار خواهد نمود.

منابع و مأخذ

- ١- ابن ماجه، محمد بن يزيد بن ماجه قزوینی، (بی تا)، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، دارالفکر، بیروت، چاپ اول.
- ٢- ابن حنبل، احمد، (بی تا)، مسند احمد، دارالصار، بیروت، بی جا.
- ٣- اردبیلی، احمد، (١٤٠٣ق)، مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان [مجمع الفایده]، تحقیق مجتبی عراقی و علی پناه اشتهازدی و حسین یزدی اصفهانی، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، الطبعه الاولى.
- ٤- انصاری [شیخ]، مرتضی، المکاسب، (١٤٢٠ق)، تنظیم گروه تحقیق آثار شیخ انصاری، مجمع الفكر الاسلامی، قم، الطبعه الاولى [ط.ج].
- ٥- جعی عاملی، زین الدین [شهید ثانی]، (١٤١٣ق)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام [مسالک]، تحقیق و نشر المؤسسة المعارف اسلامی، قم، الطبعه الاولى.
- ٦- حرعاملی، محمد بن حسن [شیخ حرعاملی]، (١٣٨٧ق)، وسائل الشیعه الی تحصیل المسائل الشریعه [وسائل]، (١٣٨٧ق)، تصحیح محمد رازی، احیاء دار التراث، بیروت، بی جا.
- ٧- حسینی عاملی، سیدمحمد جواد، (١٤١٩ق)، مفتاح الکرامه، تحقیق محمدباقر خالصی، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، قم، الطبعه الاولى.
- ٨- حلّی، حسن بن یوسف بن علی مطهر حلّی اسدی [علامه]، (١٤١١ق)، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، (١٤١١ق)، مؤسسه النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسین، چاپ اول، قم.
- ٩- _____ (بی تا)، تذکره الفقهاء، المکتبه الرضویه لاحیاء التراث الجعفریه، قم، الطبعه الحجریه.
- ١٠- سبزواری، سیدعبدالاعلی، (١٤١٣ق)، کفایه الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، (١٤١٣ق)، مکتبه آیه الله سیدسبزواری، چاپ چهارم، قم.
- ١١- طباطبایی، سیدعلی، (١٤٠٤ق)، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، مؤسسه آل البيت [ریاض]، قم، چاپ سنگی [ط.ق].

- ۱۲- عاملی، محمد جمال‌الدین مکی [شهید اول]، (۱۴۱۲ق)، *السدروس*، النشر الاسلامی الطابعه لجامعه المدرسين، قم، الطبعة الاولى.
- ۱۳- فخرالمحققين، محمدبن حسن بن يوسف بن مطهر حلی [فخرالدين؛ ابن العلامه]، (۱۳۸۸ق)، *ايضاح الفوائد/ايضاح*، مؤسسه مطبوعاتی اسماعيليان، قم، الطبعة الاولى.
- ۱۴- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۵- قانون آئين دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی.
- ۱۶- قانون مدنی.
- ۱۷- محقق ثانی، علی بن حسین [محقق ثانی، کرکی]، (۱۴۰۸ق)، *جامع المقاصد فی شرح القواعد* [جامع/مقاصد]، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت، قم، الطبعة الاولى.
- ۱۸- نجفی، محمدحسن بن باقر [صاحب جواهر]، (۱۹۸۱)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام* [جواهر]، تحقیق و تعليق محمد القوچانی، دار الإحياء التراث العربيه، بيروت، الطبعة السابعة.
- ۱۹- نراقی، احمد، (۱۳۶۹ق)، *مستند الشیعه*، المكتبة المرتضويه، بی‌جا، تهران.